

بِسْمِ تَعَالَى

شرح برخی از آرایه های ادبی با ذکر مثال

"طراح و کردآورنده": سعیدرضائی

دبیر زبان و ادبیات فارسی ناحیه دو رشت

مناسب برای کلیه مقاطع تحصیلی و کنکورهای

Rezaie.blog.ir

بدیع در واژه به معنی تازه، نو و نوآورده است و در گستره ی زبان، علمی است که از آرایه های ادبی سخن می گوید. آرایه ها زیورهایی است که سخن را بدان می آرایند.

آرایه های ادبی بر دو گونه است:

(الف) - آرایه های لفظی (صناعات لفظی) :

به آن دسته از آرایه های ادبی گفته می شود که از تناسب آوایی و لفظی میان واژه ها پدید می آید. مانند:

واج آرایه، سجع، ترصیع، جناس و اشتقاق

(ب) - آرایه های معنوی (صناعات معنوی) : به آن دسته از آرایه های ادبی گفته می شود که بر پایه ی تناسب های معنایی واژه ها شکل می گیرد، مانند:

مراعات نظیر، تناقض، عکس، تلمیح، تضمین، اغراق، حسن تعلیل، ارسال المثل، تمثیل، اسلوب معادله و ایهام.

(الف) - آرایه های لفظی: 6نوع می باشد که به شرح زیر بیان می کنیم:

۱- واج آرایه:

به تکرار یک واج (حرف صامت یا مصوت) در یک بیت یا عبارت گفته می شود که پدید آورنده ی موسیقی درونی شعر است. واج آرایه یا نغمه ی حروف، تکراری آگاهانه است که موجب آن می گردد که تاثیر موسیقی کلام و القای معنی مورد نظر شاعر بیش ترگردد. مانند:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند (تکرارصامت چ)
خیزید و خز آرید که هنگام خزان است (تکرارصامت های خ و ز) از منوچهری که تداعی کننده
ی صدای ریزش و خرد شدن برگ ها در فصل خزان است.
نمونه های دیگر:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران (سعدی)
بر او راست خم کرد و چپ کرد راست / خروش از خم چرخ چاچی بخاست (فردوسی)

۲- سجع :

معنی آواز کبوتر را دارد و در اصطلاح سخن شناسان، آوردن واژه هایی است (واژه های
سجع) در آخر قرینه های سخن مثنوی به سانی که حرف آخر این واژه ها یکی باشد.
معمولا هر قرینه از یک جمله تشکیل می شود، اما گاهی نیز یک قرینه دو یا چند جمله ی کوتاه
دارد.

به جمله هایی که دارای آرایه ی سجع باشند مسجع و این کار را تسجیع می گویند.
نمونه :

- ای عزیز، در رعایت دل ها کوش و عیب کسان می پوش (خواجه عبدالله انصاری)
- جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده (خواجه عبدالله انصاری)
- منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت (گلستان)
- هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات (گلستان)

در عبارات بالا، کوش و می پوش ، صفا و هوا، قربت و نعمت، حیات و ذات، واژه های سجع به
شمار می آید.

سجع متوازی

سجع متوازی آن است که در آخر دو جمله، کلماتی قرار گیرند که در وزن، عدد و حرف روی (حرف آخر قافیه) یکسان باشند. مثل: انیس و جلیس.
مثال‌هایی از گلستان سعدی:
سلاح از تن بگشادند و رخت و غنیمت بنهادند.
هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

3- ترصیع :

به معنی جواهر نشانیدن است و در اصطلاح ادبی هرگاه اجزای دو بخش از یک بیت یا عبارت، نظیر به نظیر، در وزن و واج آخر مشترک باشد، آرایه ی ترصیع پدید می آید. مانند :

ای منور به تو نجوم جلال، وی مقرر به تو رسوم کمال

برگ بی برگی بود ما را نوال / مرگ بی مرگی بود ما را حلال
که همه ی این زوج ها با یکدیگر هم وزن و هم قافیه است.
نمونه های دیگر:

ای کریمی که بخشنده ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده ی خطایی (خواجه عبداللّه انصاری)
بدان خدای که این افلاک را بر پای داشت و این املاک را بر جای (قاضی حمیدالدین بلخی)
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده (سعدی)

۴ - موازنه

هرگاه اجزای دو بخش از یک بیت یا عبارت، نظیر به نظیر در وزن مشترک ولی در واج آخر مشترک نباشد، آرایه ی موازنه پدید می آید. مانند:

دل به امید روی او همدم جان نمی شود / جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند
این لطافت کز لب لعل تو من گفتم که گفت / وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید
گر عزم جفا داری سر در رخت اندازم / و راه وفا گیری جان در قدمت ریزم

5 - جناس (تجنیس) :

تجنیس به کار بردن واژه هایی است که تلفظی یکسان و نزدیک به هم دارد. این آرایه بر تأثیر موسیقی و آهنگ سخن می افزاید.

جناس دو نوع است : جناس تام و جناس ناقص

- جناس تام : هرگاه واژه ای در یک بیت یا عبارت دو بار به کار برود و هر بار معنای دیگری داشته باشد. مانند:

بیا و برگ سفر ساز و زاد ره بر گیر / که عاقبت برود هرکه او ز مادر زاد (خواجوی کرمانی)
دو واژه ی زاد (توشه) و زاد (ولادت) با وجود تفاوت معنایی یکسان خوانده می شود.
نمونه :

خرامان بشد سوی آب روان / چنان چون شده باز یابد روان (فردوسی)

عشق شوری در نهاد ما نهاد / جان مادر بوته ی سودا نهاد (فخرالدین عراقی)

بهرام که گور گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت (نظامی)

برادرکه در بند خویش است / نه برادر و نه خویش است (سعدی)

تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد / دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد
(امیر خسرو دهلوی)

- جناس ناقص: هرگاه دو واژه در یکی از موارد زیر با هم اختلاف داشته باشد، یکی از انواع جناس ناقص پدید می آید.

الف) جناس ناقص حرکتی

اختلاف در حرکت، مانند : مَلِك، مُلْك؛ قَمَرِي، قُمْرِي؛ گَرْد، گَرْد؛ مَهْر، مَهْر

در این سرای بی کسی کسی به در نمی زند / به دشت پُر ملال ما پرنده پَر نمی زند

ب) جناس ناقص اختلافی یا مطرف

هنگامی که در یک حرف یک واژه اختلاف هست:

اختلاف در حرف نخست : ناز، باز؛ رفیق، شفیق؛ چاه، جاه

اختلاف در حرف میانی : آستین، ستان؛ کمین، کمان

اختلاف در حرف پایانی: بار، باز

هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آمد / ما نیز یکی باشیم از جمله قربان ها

پ) جناس ناقص افزایشی یا زاید

هنگامی که یک واژه، یک حرف بیش تر از دیگری دارد :

در آغاز یک حرف بیش تر دارد. مانند: شما، ما؛ مرنج، رنج

در میان یک حرف بیش تر دارد. مانند: خاص، خلاص؛ دست، دوست

در پایان یک حرف بیش تر دارد. مانند: قیامت، قیامت

ت) جناس ناقص مرکب

هنگامی که یکی از دو رکن جناس از ترکیب دو واژه پدید آید:

دل خلوت خاص دلبر آمد / دلبر ز کرم به دل بر آمد

ث) جناس ناقص قلب

هنگامی که اختلاف دو رکن جناس در جا به جایی حروف آن ها باشد :

امهال، اهمال؛ قلب، لقب؛ گنج، جنگ

ابر بهاری را فرموده تا بنات، نبات در مهد زمین بپرورد (سعدی)

-جناس خطی:

هنگامی که دو لفظ در خط و نوشتن نظیر هم باشند اما در تلفظ مختلف. مانند:

عِلْم و عِلْم، سِحْر و سِحْر، گُل و گُل.

? جناس زائی:

هنگامی که دو کلمه در همه اجزاء با یکدیگر شبیه باشند، جز آن که یکی حرفی افزود بر دیگری یا متفاوت از دیگری داشته باشد، مانند:

دور از تو، مرا، عشق تو کرده‌ست به حالی / کز مویه چو موئی شدم از ناله چو نالی

-جناس صامت:

جناس صامت یکی از جلوه های موسیقی در شعر است و به هم جنس بودن حروف بی صدا که قبل یا بعد از حروف صدادار مختلف تکرار شود. گویند. برای نمونه تکرار حروف بی صدای "ص" یا "ف" در بیت زیر از حافظ:

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد / ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

- جناس محرف:

جناس محرف یا جناس آوایی نوعی از جناس است که در آن حروف بی صدا در ابتدای کلمات نزدیک به هم (با فاصله‌ی اندک) تکرار شوند. برای نمونه تکرار صدای "س" در بیت زیر:
این سو کشان سوی خوشان، وان سو کشان با ناخوشان / یا بگذرد یا بشکند، کشتی در این گردابها (مولوی)

- جناس مفروق:

نوعی جناس مرکب است که دو کلمه در لفظ مشابه و در خط مختلف باشند مانند:

تا زنده ام در راه مهر تو تازنده ام

من مرده نیم و لکن مردنیم

۶- اشتقاق:

به کار گرفتن واژه هایی که هم ریشه و هم خانواده باشد را اشتقاق می نامند.

عالم، معلوم؛ مفتاح، فتوح؛ دیده، دیدار؛ لطف، لطیفه

موج زخود رفته ای تند خرامید و گفت / هستم اگر می روم گر نروم نیستم

شبه اشتقاق : در این جا واژه ها به ظاهر هم ریشه است ولی از جهت معنی ارتباطی میان آن ها نیست. مانند : علم ، عالم

ب) - آرایه های معنوی :

۱- مراعات نظیر (تناسب) :

از متداول ترین آرایه های ادبی در ادبیات کلاسیک و معاصربه شمار می آید و آن عبارت است از آوردن دو یا چند واژه در یک بیت یا عبارت که در خارج از آن بیت نیز رابطه ای خاص میان آن ها برقرار باشد.
مانند :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (سعدی)
با ساربان بگویند احوال آب چشمم / تا بر شتر نبندد محمل به روز باران (سعدی)
از داس دروگر وقت هیچ روینده را زینهار نیست (شکسپیر)

بیستون بر سر راه است مباد از شیرین / خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید

۲- تضاد (طباق)

هرگاه دو واژه با معنای متضاد در یک بیت یا عبارت به کار رود آرایه ی تضاد پدید می آید.
نمونه :

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود / ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (حافظ)
نه شاخش خشک گردد روز سرما / نه برگش زرد گردد روز گرما (فخرالدین اسعدگرگانی)

بسیار سیه سپید کرده است / دوران سپهر لاجوردی

3- تناقض (پارادوکس)

اگر دو مفهوم متضاد را به هم نسبت دهیم یا آن دو را با هم جمع کنیم، آرایه ی تناقض شکل می گیرد. آشتی دادن دو متناقض را پارادوکس (متناقض نما) گویند.
نمونه :

"جیب هایم پر از خالی است" که برای عمق بخشیدن به سخن، دو صفت متضاد "پر" و "خالی" را با هم به کار برده ایم.

حاضر غایب، فریادسکوت و گشنه پلو نمونه های دیگری از آرایه ی متناقض است.
نمونه ها ی بیش تر:

- جامه اش شولای عریانی است. (اخوان ثالث) شولا (نوعی جامه) که با صفت عریانی همراه شده است.

- از تهی سرشار، جویبار لحظه ها جاری است. (اخوان ثالث) تهی و سرشار دو صفت متضاد است.

- دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است (حافظ)
دولت یعنی خوشبختی و ثروت، که متضاد فقر است.

- ز کوی یار می آید نسیم باد / نوروزی / از این باد ار مددجویی، چراغ دل بر افروزی
(حافظ)

بر افروختن چراغ به باد نسبت داده شده است که خود عاملی است برای خاموش شدن
چراغ

طنز یعنی گریه کردن قاه قاه / طنز یعنی خنده ی پر اشک و آه

4- عکس (قلب) :

هرگاه در یک بیت یا عبارت، میان دو مورد پیوندی برقرار کنیم و سپس در بخش دیگری جای آن دو را با هم عوض کنیم و یا هرگاه نویسنده با جا به جا کردن اجزای ترکیب های وصفی و اضافی، ترکیب های تازه پدید آورد.
نمونه:

- حافظ مظهر روح اعتدال و اعتدال روح اقوام ایرانی است .

- برهنگی فرهنگی و فرهنگ برهنگی
- بسیار اندک اند کسانی که هم حرف خوب می زنند و هم خوب حرف می زنند.

۵- تلمیح :

در واژه به معنی "به گوشه چشم اشاره کردن" است و در اصطلاح ادبی بهره گیری از نقل قول ها، آیات، احادیث، داستان ها و وقایع تاریخی است و یا آن که با شنیدن بیت یا عبارتی، به یاد داستان و افسانه، رویدادی تاریخی و مذهبی یا آیه و حدیثی بیفتند، بدون آن که آن موضوع و داستان را تعریف کنند.

نمونه :

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را (شهریار)
 که به حدیث "لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار" اشاره دارد.

نمونه های دیگر:

- آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه کار به نام من دیوانه زدند (حافظ)
- چنین گفت پیغمبر راست گوی / ز گهواره تا گور دانش بجوی (فردوسی)
- چه فرهاد ها مرده در کوه ها / چه حلاج ها رفته بر دارها (علامه طباطبایی)
- ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم / از ما به جز حکایت مهر و فامپرس
- گفت آن یار کز و گشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

۶- تضمین :

هرگاه شاعر یا نویسنده ای در سخن خود از شعر یا نوشته ی دیگری بهره بگیرد، آرایه ی تضمین شکل می گیرد و به ترآن است که نام گوینده ی اصلی گفته شود.

نمونه :

چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم / که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
 "همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی بنوازد آشنا را"
 که در این نمونه "شهریار" بیتی ازحافظ را تضمین کرده است.

نمونه ی دیگر:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
"میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است"
که در ابن جاسعدی بیٹی از "فردوسی" را تضمین کرده است.
نمونه ی دیگر:

آوردن متن عربی آیه یا حدیثی را در سخن، "درج" می نامند و اگر مضمون آیه یا حدیثی در
سخن آورده شود، آن را "حل" می گویند و "حل و درج" را اقتباس می نامند.

۷- اغراق (مبالغه، غلو) :

هنگامی است که شاعر یا نویسنده ای صفتی را در فرد یا پدیده ای برجسته کند که مطابق
عرف و عادت جاری پذیرفته نیست و درعالم واقع امکان دست یابی به آن صفت وجود ندارد.
مانند:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران
مانند ابر بهار گریستن و گریه ی درد آلودی که حتا سنگ را هم به ناله وا می دارد، بیانی
آمیخته به اغراق است
هر شبمنی در این ره، صد بحر آتشین است / دردا که این معما شرح و بیان ندارد
قطره ی ناچیز شبنم را در راه عشق، صد دریای آتشین تصور کردن بیانی اغراق آمیز است

فردوسی می گوید:

که گفتت برو دست رستم ببند / نبندد مرا دست، چرخ بلند

ز سمّ ستوران درآن پهن دشت / زمین شش شد و آسمان گشت هشت
خروش آمد از باره ی هر دو مرد / تو گفتی بدرید دشت نبرد
بر آن گونه رفتند هر دو به رزم / تو گفتی که اندر جهان نیست بزم
شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب
اغراق، مناسب ترین ابزار برای آفریدن صحنه های حماسی است.

۸- حسن تعلیل :

هرگاه شاعر یا نویسنده برای واقعیتی نه دلیل علمی و عقلی، بلکه دلیلی تخیلی و ادیبانه و زیبا ارائه دهد.

نمونه:

از آن مرد دانا دهان دوخته است / که بیند که شمع از زبان سوخته است (سعدی)
در این جا شاعر برای کم حرفی و سکوت مردم دانا علتی ادبی و غیر واقعی ارائه می کند.
(همین زبان است که به جان شمع آتش انداخته است).

۹- لفّ و نشر :

لفّ به معنی پیچیدن و نشر به معنی بازکردن و پراکندن است و در اصطلاح ادبی هنگامی است که دو یا چند چیز را نخست بدون توضیح در پی هم آوردند (لفّ) و سپس توضیحات مربوط به هر یک را ذکر کنند (نشر).

نمونه :

– به روز نبرد آن یل ارجمند / به شمشیر و خنجر به گرز و کمند
برید و درید و شکست و ببست / یلان را سر و سینه و پا و دست (فردوسی)
یعنی در روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر سر یلان را برید و به خنجر سینه شان را درید و به گرز پاهایشان را شکست و به کمند دست هایشان را ببست.

اگر دو یا چند چیز که نخست بدون توضیح آورده می شود و توضیحات آن ها به ترتیب در پاره ی دیگر آورده شود "لفّ و نشر" را مرتب نامند و اگر توضیحات به ترتیب نباشد، آن را "لفّ و نشر نامرتب (مشوّش)" می خوانند.

نمونه ی بالا از انواع لفّ و نشر مرتب است.

نمونه ی لفّ و نشر نامرتب :

– افروختن و سوختن و جامه دریدن / پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت (بهار)
پروانه سوختن، شمع افروختن و گل جامه دریدن را از من آموخت .

نمونه ی دیگر:

– چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا برهم زنی دیده نه این بینی، نه آن داری
(سنایی)

– ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی / من چشم تو را مانم، تو اشک مرا مانی
یعنی ای شاهد افلاکی من در مستی به چشم تو می مانم و تو در پاکی به اشک من می مانی
– در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی تاب / گلبرگ تری، سرو سهی، سنبل سیرآب

۱۰- ارسال مثل :

هرگاه شاعر یا نویسنده ای در سخن خود از ضرب المثلی بهره بگیرد، آرایه ی ارسال مثل
پدید می آید.

نمونه :

هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من (مولوی)
مصراع اول امروزه به عنوان ضرب المثل به کار می رود.

نمونه های دیگر:

– سرم از خدای خواهد که به پایش اندر افتد / که در آب، مرده بهتر که در آرزوی آبی
(سعدی)

– توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ تر گردد کمند (رابعه)

۱۱- تمثیل :

هرگاه برای روشن شدن مطلبی پیچیده، آن را به موضوعی ساده تر تشبیه کنیم و یا برای
اثبات موضوعی نمونه ای بیاوریم، آرایه ی تمثیل پدید می آید.

نمونه :

– من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش / هر کسی آن درود عاقبت کار، که کشت (حافظ)
– دل من نه مرد آن است که با غمش بر آید / مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی (سعدی)
– محرم این هوش جز بیهوش نیست / مرزبان را مشتری چون گوش نیست (مولوی)

۱۲- اسلوب معادله :

در نوعی از تمثیل، گاهی دو موضوع گفته شده به گونه ای است که می توان آن دو را برابر با
یکدیگر دانست. این ارتباط معنایی بر پایه ی تشبیه است و یکی مصداقی برای دیگری است.
به چنین شکلی از تمثیل، اسلوب معادله گفته می شود که در اشعار شاعران سبک هندی بیش

تر از هردوره ی دیگری دیده می شود.

نمونه :

– دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است
(صائب)

– آدمی پیر چو شد حرص، جوان می گردد / خواب در وقت سحرگاه، گران می گردد
(صائب)

– عشق چون آید، برد هوش، دل فرزانه را / دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را
(زیب النساء)

– سعدی از سرزنش غیر ترسد هیهات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
(سعدی)

– بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسواشود
همان گونه که می بینید هر مصراع از این ابیات یک جمله ی مستقل است و می توان به راحتی
جای مصراع ها را عوض کرد.

دود ~ ابرو بالا نشستن ~ جای چشم را گرفتن

حرص آدمی ~ خواب پیری ~ وقت سحرگاه

جوان شدن ~ گران شدن عشق ~ دزد دانا

هوش دل فرزانه ~ چراغ خانه از هوش بردن ~ کشتن چراغ

دل من ~ مگس غم ~ عقاب

از پس غم برآمدن ~ افکندن عقاب شعله ~ چشم

ارسال مثل، تمثیل و اسلوب معادله اغلب یک آرایه به شمار می آید.

۱۳- ایهام :

یا تورایه به معنی به شک انداختن است و در اصطلاح ادبی، به کاربردن واژه یا ترکیبی در دو
معنی نزدیک و دور به ذهن است و هر کدام از آن دو معنی را بتوان از آن برداشت کرد.
ایهام، هنری ترین آرایه ی معنوی است و استاد مسلم آن حافظ است.

نمونه :

– غرق خون بود و نمی مرد ز حسرت فرهاد / گفتم افسانه ای شیرین و به خوابش کردم

(رهی معیری)

که شیرین هم به معنی زیبا و دلنشین و هم نام معشوقه ی فرهاد است.
- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
که بر آید هم به معنی طلوع کردن و هم به معنی اگر امکان داشته باشد است.

- خانه زندان است و تنهایی ملال / هر که چون سعدی گلستانش نیست
گلستان به دو معنی باغ و کتاب گلستان سعدی است
نرگس مست نواز شگرِ مردم دارش / خون عاشق به قدح گر بخورد ، نوشش باد (حافظ)
نرگس مست مردم دار یعنی چشمی که دارای مردمک است و خوش رفتار با مردم.

۱۴- ایهام تناسب :

باتوجه به توضیح آرایه ی ایهام، هر واژه در سخن، هنگامی دارای ایهام تناسب است که تنها یکی از معانی آن را بتوان در جمله جای گذاری کرد و معنای دیگر آن اگر چه به دلیل تناسب و قرینه ای که در کلام دارد به ذهن خطور می کند ولی نمی توان آن را در جمله جای گذاری نمود.

حافظ می گوید:

گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی
واژه ی "هوا" در این جا تنها به معنی "آرزو" به کار رفته است، ولی خواننده باخواندن مصراع دوم به دلیل تناسبی که میان "خاک" و هوا (یعنی آسمان) وجود دارد معنای دوم "هوا" را نیز که همان "آسمان" باشد به یاد می آورد، لیکن نمی توان این معنی (یعنی آسمان) را در جمله جای داد.

- آشنایی نه غریب است که دلسوزمن است / چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت
واژه ی غریب دارای دو معنی گوناگون است، یکی عجیب و دیگری ناآشنا، ولی تنها معنی عجیب را می توان در جمله جای داد ولی معنای دوم نیز (یعنی ناآشنا) که با آشنا تضاد دارد به ذهن خطور می کند، پس واژه ی غریب ایهام تناسب دارد.

در مصراع دوم همین بیت نیز کلمه خویش دارای دو معنی "خود" یا "قوم و خویش" است ولی تنها معنی "خود" در جمله جای می گیرد ولی به علت تناسب و تضادی که با واژه ی بیگانه

دارد، معنای دوم آن (یعنی خویش و خویشاوند) نیز به ذهن می آید، پس واژه ی "خویش" نیز ابهام تناسب دارد.

۱۵- حس آمیزی :

آمیختن دو یا چند حس را با یکدیگر حس آمیزی گویند. مانند: " بوی لطیفی به مشام می رسد " که با آن که " بو" به حس بویایی و لطافت به حس لامسه مربوط است، ولی لطافت به بویایی نسبت داده شده است .
نمونه های دیگر:

دیدنی چه گفت، بوی تلخ، قیافه بامزه، برخورد سرد
" مزه پیروزی را چشید "

" بردوش زمانه لحظه ها سنگین بود ". (سنگین بودن که مربوط به احساس وزن است به لحظه ها نسبت داده شده است .

" جان از سکوت سرد شب دلگیر می شد". (سرد بودن به سکوت شب نسبت داده شده است).

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر / یادگاری که در این گنبد دوار فتاد

دیدن صدا: آمیخته شدن دوحس بینایی و شنوایی

۱۶- تشخیص (شخصیت بخشی) :

هرگاه با نسبت دادن عمل، حالت و یا صفت انسانی به یک پدیده (غیر انسانی) به آن جلوه ای انسانی ببخشیم، آرایه ی تشخیص پدید می آید.
نمونه :

به مغرب سینه مالان قرص خورشید / زمان می گشت پشت کوهساران (بیدل)
از نسبت دادن قید سینه مالان به خورشید آرایه ی تشخیص پدیدآمده است .
نمونه ی دیگر:

– آن همه ناز تنعم که خزان می فرمود / عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

صبح امید که بُد معتکف پرده غیب / گو برون آی که کار شب تار آخر شد (حافظ)
– طعنه بر طوفان مزین، ایراد بر دریا مگیر / بوسه بگرفتن ز ساحل، موج را دیوانه کرد
دیوانگی و بوسه گرفتن به موج نسبت داده شده است.

1- تشبیه:

نشان دادن همانندی بین دو یا چند پدیده است. هرتشبیهی در اصل 4 رکن و پایه دارد:

ارکان تشبیه : مشبّه و مشبّه به – ادات تشبیه – وجه تشبیه

مثال:

بلم آرام چون قویی سبکبال // به نرمی بر سر کارون همی رفت

بلم = مشبّه / چون = ادات تشبیه / قویی سبکبال = مشبّه به / نرم و آرام پیش رفتن = وجه
تشبیه

– تشبیه انواع مختلف دارد:

تشبیه بلیغ : دو رکن ادات تشبیه و وجه تشبیه حذف می شود .

تشبیح بلیغ اسنادی : مشبّه و مشبّه به با کسره به هم اضافه نشده اند : علم ، نور است –
قدش ، سرو است .

تشبیه بلیغ اضافی : مشبّه و مشبّه به با کسره به هم اضافه شده اند : نورِ علم – درختِ
دوستی – قدرِ سرو

2- استعاره :

به کار بردن کلمه در غیر معنی اصلی .

استعاره مصرحه : تشبیه بلیغی است که مشبّه آن حذف شده باشد .

تشبیه ادعای همانندی دو پدیده است ولی استعاره ادعای یکسانی آنها است .

مثال:

سبک تیغ تیز از میان برکشید // بر شیر بیدار دل بر درید
شیر بیدار دل استعاره برای سهراب است
بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد // بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
بت استعاره برای یار زیبای شاعر است

3- مجاز:

به کار بردن واژه در غیر معنی اصلی آن است به شرط آن که نشانه ای، را به معنی غیر اصلی راهنمایی کند که این نشانه را قرینه می گویند .
هر استعاره ای، مجاز است و علاقه آن، شباهت است .
پیوند و تناسبی که معنی حقیقی و مجازی را به هم مربوط می سازد علاقه نامیده می شود .
مثال:

طاقت سر بریدنم باشد // وز حبیبم سر بریدن نیست
سر در مصراع اول معنی حقیقی دارد ولی در مصراع دوم مجاز است و به معنی اندیشه و تصمیم و قصد به کار رفته است.
کلام تو گیاه را بارور می کند و از نَفَسَت گل می روید
(نَفَس ، مجاز برای سخن است)

4 - کنایه:

سخنی که دارای یک معنی ظاهری و نزدیک به ذهن و یک معنی باطنی و دور از ذهن باشد و منظور، معنی باطنی و دور از ذهن باشد کنایه است .
مثال:

نرفتم به محرومی از هیچ کوی // چرا از در حق شوم زرد روی
زرد رویی کنایه از خجالت و شرمندگی است
بیفشرد چون کوه پا بر زمین // بخایید دندان به دندان کین
هر دو مصراع، کنایه از ابراز شدت خشم است

5 - سجع:

به آهنگ بر خاسته از کلمات پایانی دو جمله یا بیشتر گفته می شود .

مثال:

توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال (حال و سال مسجع)
سجع موسیقی درونی (لفظی) و تاثیر کلام را افزایش می دهد
ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون // نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
گردون ، افسون ، و یاران واژه های سجع متوازی اند که موسیقایی ترین نوع سجع است
سجع بیشتر در تثر به کار می رود اما گاهی در شعر نیز کاربرد دارد.
هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی // کاین کیمیای هستی ، قارون کند گدا را
تنگ دستی ، مستی ، هستی واژه های سجع هستند.

روش تسجیع

تسجیع، یکی از روش هایی است که با اعمال آن، در سطح دو یا چند کلمه (یک جمله) یا در سطح دو یا چند جمله (کلام) موسیقی و هماهنگی به وجود می آید و یا موسیقی کلام افزونی می یابد.

مدار بحث تسجیع، در نکته ی تساوی یا عدم تساوی هجاها و همسانی یا عدم همسانی آخرین واک اصلی کلمه (رَوی) است. بحث سجع، کلی تر از قافیه است. علاوه بر این اصطلاح قافیه را فقط در مورد اواخر ابیات شعر به کار می برند؛ حال آن که سجع در تثر و در حشو شعر هم واقع می شود.

الف - روش تسجیع در سطح کلمه

حدود : حداقل دو کلمه و حداکثر چند کلمه در یک جمله.

به مصادیق تسجیع در سطح کلمه، سجع می گویند. سجع بر سه گونه است:

1) سجع متوازی 2) سجع مطرف 3) سجع متوازن

سجع متوازی

و آن با تغییر دادن صامت (تمام حروف به جز آ- ای- او- ا- اِ) نخستین در کلمات یک هجایی حاصل می شود (بقیه ی واک های هجا تغییر نمی کند): مانند: بار bār کار kār و یا تغییر نخستین صامت هجای قافیه (یعنی هجایی که دربر دارنده حرف رَوی باشد) در کلمات چند هجایی است .

be-rast برست / be-bast بپست / e- kast شکست

نکته: تساوی هجای کلمات سجع از نظر عدد و کمیت (کوتاهی و بلندی) اجباری است:

Marfu?e / موضوعه Mawzu?e

پس فرق سجع متوازی از نظر ساختار با قافیه این است که در قافیه فقط صحت هجای قافیه شرط است و تساوی هجای کلمات قافیه شرط نیست؛ حال آنکه در سجع متوازی تساوی همه هجای کلمات مسجع از نظر عدد و کمیت نیز شرط است. مثلاً قافیه کردن شکست و بپست درست است اما اطلاق سجع متوازی به آنها صحیح نیست.

تبصره 1: اگر کلمه چند هجایی باشد می توان در هجای قافیه، صامت نخستین را تغییر نداد: پرواز / آواز. در این صورت گاهی در هجا یا هجای ماقبل هجای قافیه، نخستین صامت را تغییر می دهند:

شمایل a-ma-yel? / قبایل ya-bā-yel

تبصره 2: واضح است که هجای نخستین دو کلمه می توانند کاملاً همسان باشند و فقط صامت نخستین هجای دوم متفاوت باشد مثل، گلنار / گلبار. گاهی ممکن است در وسط یکی از این کلمات یک مصوت کوتاه e (کسره اضافه) آمده باشد.

در این صورت به آن محلق به سجع متوازی می گوئیم (زیرا تساوی هجاها به هم می خورد):
ای جویبار راستی از جوی یارماستی بر سینه ها سیناستی بر جان هایی جانفزا

مولانا

تبصره 3: همان طور که در علم قافیه گفته شده است، گاهی به ضرورت، همسانی صامت ماقبل آخر (حرف قید) در هجای CVCC رعایت نمی شود:

حسن hosn / یمن yomn ، ورد vard / کند kand ، درست do-rost / درشت do-ro?t

همچون اسکندری به یمن لقا همچون پیغمبری به حسن خصال

(رشید و طواط)

از زمین گویی بر آوردند گنج شایگان در چمن گویی پراکندند در شاهوار

(امیر معزی)

تبصره 4: در کتب سنتی از دو مورد بدیعی به نام های جناس مضارع و لاحق یاد کرده اند که از

نظر ساختار، همین سجع متوازی است. در این کتاب ها بین خالی و حالی یا سراب و شراب

جناس مضارع است، زیرا صامت های آغازین آنها که از نظر نقطه با یکدیگر فرق دارند قریب

المخرجند (یعنی محل تولید صدای آنها در داخل دهان، دو جای مختلف است). مثلاً بین رحمت

و رحمت جناس لاحق است، زیرا صامت نخستین آنها که از نظر نقطه با هم فرق دارند بعید

المخرجند.

و ز آنجا رخت بر بستند حالی ز گل ها سبزه را کردند خالی
(خسرو و شیرین نظامی)

پیداست که ذهن به اختلاف نقطه توجه نخواهد کرد؛ بلکه آن چه توجه را جلب می کند
هماهنگی بین این کلمات است. باری بدیع نیز مانند عروض و قافیه از علوم مسموعات و
موسیقی است نه مکتوبات و نقاشی.

در بحث جناس مضارع و لاحق تکیه بر قریب المخرج بودن یا نبودن صامت های نخستین است،
اما این بحث غالباً با بحث نقطه دار بودن حروف در هم می آمیزد.

در کتب سنتی گفته اند که اگر بین دو کلمه فقط اختلاف نقطه باشد مثل : خط / حظ، بساط /
نشاط، پیکر / بتگر (اختلاف نقطه در حروف اول و دوم) یا: بتاختم / بباختم (حرف دوم)، یا: بار /
باز (حرف آخر) یا: درست / درشت (حرف سوم) به آنها جناس خط یا جناس تصحیف و مصحّف
گویند.

این موارد هم که در آنها اختلاف در هیئت املایی دیده می شود غالباً جزو سجع متوازی
هستند، یعنی ارزش هنری آنها در هماهنگ بودن آنهاست (حوزه مسموعات) نه در اختلاف نقطه
(مکتوبات). هنگامی که سعدی می گوید:

مرا بوسه جانا به تصحیف ده که درویش را بوسه از توشه به
خود به اختلاف نقطه در بین بوسه و توشه راهنمایی کرده است و گرنه ذهن فقط هماهنگی بین
بوسه و توشه را درمی یابد.

این گونه مسائل از آنجا پیدا شده که در رسم الخط قدیم بسیاری از حروف از قبیل ب، پ، ج،
چ، س، ش ... را از نظر نقطه یکسان می نوشتند و خواننده از روی قرائن، حروف بی نقطه یا کم
نقطه را باز می خواند. امروزه که مساله تصحیف منتفی است و اشتباه در همجنس پنداری
حروف و کلمات از نظر نقطه پیش نمی آید، این اسم های متعدد نیز بی مورد به نظر می رسد و
بهتر است این مثال ها را سجع متوازی و سجع متوازن بخوانیم.

تبصره 5: اگر دو سجع متوازی در جمله ای در کنار هم قرار گیرند صنعت ازدواج به وجود می
آید:

اگر رفیقِ شفیقی درست پیمان باش (حافظ)
به جفایی و قفایی نرود عاشق صادق (سعدی)

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز نظر به روی تو کوری چشم اعدا را
(سعدی)

6 – موازنه:

هرگاه دو مصراع یا دو جمله تقریباً همه کلمات به ترتیب با هم سجع متوازن (کلمات پایانی جمله ها هم وزن باشند ولی واج های پایانی آنها مانند هم نباشد) باشند موازنه می نامند.
مثال:

دل به امید روی او همدم جان نمی شود // جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند
این لطافت کز لب لعل تو من گفتم که گفت // وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید
گر عزم جفا داری سر در رخت اندازم // و راه وفا گیری جان در قدمت ریزم

7 – ترصیع:

هرگاه دو مصراع یا دو جمله تقریباً همه کلمات به ترتیب با هم سجع متوازی (کلمه های پایان جمله ها هم وزن باشند و واج پایانی آن ها نیز یکی باشد) باشند ترصیع می نامند.
مثال:

برگ بی برگی بود ما را نوال // مرگ بی مرگی بود ما را حلال
ما چو ناییم و نوا در ما زتوست // ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست

8 – جناس:

یکسانی یا شباهت قابل توجه دو واژه یا بیشتر است در تلفظ و اختلاف در معنی کلماتی که پدید آورنده جناس اند ارکان جناس نامیده می شوند
گاهی ارکان جناس در تلفظ کاملاً یکسان و فقط تفاوت معنی دارند .
گلاب است گویی به جویش روان // همی شاد گردد زبویش روان
روان (جاری) و روان (روح و جان) ارکان جناس اند که تلفظ یکسان و معنی متفاوت دارند
انواع جناس:

جناس تام: یکسانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج ها است
خرامان بشد سوی آب روان // چنان چون شده باز یابد روان

جناس ناقص حرکتی: هرگاه اختلاف تلفظ دو یا چند کلمه تنها در مصت کوتاه باشد ما نند: بُرد و
بَرَد - گرد و گَرَد - مهر و مَهر

در این سرای بی کسی کسی به در نمی زند // به دشت (پُر) ملال ما پرنده (پَر) نمی زند
جناس ناقص اختلافی: هرگاه دو کلمه یا بیشتر در یک صامت یا مصت بلند اختلاف تلفظ داشته
باشند مانند: شمع و جمع - رفیق و شفیع - شیر و سیر - چاه و جاه
هر تیر که در (کیش) است گر بر دل (ریش) آمد // ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها
جناس ناقص افزایشی: اختلاف دو واژه یا بیشتر است در معنی و تعداد حروف مانند: رنج و
مرنج - قدم و مقدم - دست و دوست
شادی مجلسیان در (قدم) و (مقدم) توست

9- اشتقاق :

استفاده از واژه های هم ریشه که سبب می شود واج های آنها به یکدیگر نزدیک باشند آرایه
اشتقاق نامیده می شود . مانند : دیده و دیدار - بینا و بینندگان - لطف و لطیفه .
مثال:

موج زخود "رفته" ای تند خرامید و گفت // هستم اگر "می روم" گر "نروم" نیستم
به "لطف" خال و خط از عارفان ربودی دل // "لطیفه" های عجب زیر دام و دانه ی توست

10- تکرار :

هرگاه کلمه ای دوبار یا بیشتر در کلام بیاید به گونه ای که بر موسیقی درونی بیفزاید و تأثیر
سخن را بیشتر کند تکرار نامیده می شود .
مثال:

اشک چون دریا و غم طوفان اشک دل بود کشتی و سرگردان اشک

11- تصدیق :

اگر واژه ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود ، در اصطلاح ادب تصدیق نامیده می شود .
مثال:

قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم
سعدی به روزگاران مهر نشسته بر دل بیرون نمی توان کرد آلا به روزگاران

12- مراعات نظیر :

استفاده از واژه های یک مجموعه که با هم تناسب دارند . تناسب بین واژه ها می تواند از نظر جنس ، نوع ، مکان ، زمان ، همراهی باشد .
مثال:

اشک چون دریا و غم ، طوفان اشک // دل بود کشتی سرگردان اشک
غم و دل و اشک و دریا و طوفان و کشتی مراعات نظیرند
بیستون بر سر راه است مباد از شیرین // خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
بیستون، شیرین، فرهاد مراعات نظیرند
- مراعات نظیر ، پرکاربردترین آرایه در شعر و نثر فارسی است
- همواره ارکان تشبیه ، مراعات نظیر هم محسوب می شوند
- آرایه تضاد ، مراعات نظیر نیز به حساب می آید

13- تلمیح :

هرگاه به حدیث ، داستان ، خاطره ، آیه ، شعر ، ضرب المثل و هر موضوع دیگری که اغلب مردم از آن سابقه ذهنی دارند - اشاره شود آرایه تلمیح پدید می آید .
مثال:

- از خدائی کمک بخواه که آتش را گلستان می کند
- ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم // از ما به جز حکایت مهر و فامپرس
- گفت آن یار کزو گشت سردار بلند // جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

14- تضمین :

آوردن آرایه - حدیث - مثل یا بیتی از شاعر دیگری است در اثنای کلام
مثال:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد // که رحمت بر آن تربت پاک باد
"میازار موری که دانه کش است" // "که جان دارد و جان شیرین خوش است"
بیت دوم از فردوسی است و سعدی عیناً آنرا در شعر خود تضمین کرده است
معمولاً شعر یا جملهٔ تضمین را در "" قرار می دهند

15- تضاد :

کاربرد کلماتی در سخن است که معنی آنها متضاد است مانند : نیکی و بدی - درویش و غنی -
خواب و بیداری - قناعت و حرص - سپید و سیاه .

مثال:

بسیار سیه سپید کرده است // دوران سپهر لاجوردی

16- پارادکس(تناقض نما یا یگانگی دوگانه ها)

نسبت دادن دو حالت و ویژگی متضاد به یک پدیده است . مانند : سیرِ گرسنه - خاموش گویا .

مثال:

چیست این سقف بلند "ساده بسیار نقش " // زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
طنز یعنی "گریه کردن قاه قاه" // طنز یعنی "خنده ی پر اشک و آه"

توضیح کامل تناقض نما را از کتاب "موسیقی شعر" و "شاعر آینه" (دکتر محمدرضا شفیعی
کدکنی) بخوانید:

یکی از مهم ترین عوامل رستاخیز واژه ها آن است که یک واژه به گونه ای به کار رود که خلاف
انتظار خواننده باشد که به آن آشنایی زدایی می گویند . مثلاً عادت بر این است که همیشه

کلمه ی زنهار با فعل منفی بیاید مثل : زنهار بد مکن که بد خواهی دید .
اما وقتی حافظ می گوید :

روزی که چرخ از گل ما کوزه ها کند ،
زنهار کاسه ی سر ما پر شراب کن

در حالی که خواننده انتظار فعل (مکن) را دارد با فعل(کن) روبرو می شود و احساس غرابت و
بیش از آن احساس شگفتی می کند .

نمونه ی دیگر باز هم در شعر حافظ آوردن مصدر منفی (نشیدن) است با فعل مؤکد (واجب
است) در بیت زیر:

عنان به میکده خواهیم تاخت زین مجلس
که وعظ بی عملان واجب است ، نشیدن

مثال دیگر " کژ و مژ " در شعر مولانااست . " کژ و مژ " از اتباع اند و سنت و عادت زبان آنها را
از هم جدا نا شدنی می داند و باید دنبال هم بیایند اما مولانا به رسم آشنایی زدایی آنها را از
هم جدا می کند و می گوید :

چون کشتی بی لنگر " کژ می شد " و " مژ می شد "

در بیت زیر عین این مثال در کلمه ی گفتگو (= گفت و گو) اتفاق می افتد:
تا که شوم ترانه خوان ، بخوان بخوان ز نو بخوان
گوش خدا ترانه شد ، ز گفت من ، ز گوی تو

اصلاً یکی از ظریف ترین نکاتی که در اندیشه ی بزرگان عرفان ما نهفته است همین مسأله ی
رابطه ی معکوس میان عادت و حقیقت است . در نظر عرفا هر چه به عادت نزدیک شویم از
حقیقت دور شده ایم و تنها با شکستن عادت هاست که می توان به حقیقت رسید . از این
جهت است که حافظ هم از خلاف آمد عادت کامیابی و کامجویی می کند :

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم .

فریدالدین عطار در یکی از تمثیل های خود از زبان ابلیس حکایتی آورده که این اندیشه را به

زیباترین وجه ممکن تصویر می کند ، خلاصه ی مطلب از این قرار است که مسیح ، ابلیس را مشغول سجده ی خداوند دید و به او گفت : این چه کاری است که می کنی ؟ ابلیس گفت : من از عهد قدیم (روزگار وصال حق) چنین عادت کرده ام که بر او سجده برم. پس مسیح به او گفت : آگاه باش که آنچه از سرِ عادت برخاسته باشد ، بر درگاه او ارجی ندارد و آن رابا حقیقت سر و کاری نیست :

سجده ای می کرد ابلیس لعین
گفت عیسی : " در چه کاری این چنین ؟ "
گفت : " من پیش از همه ، عمری دراز
سجده عادت کرده ام ، زان گاه باز ،
عادتم گشته است ، این زان می کنم
گر همه سجده ست تاوان می کنم !"
عیسی مریم بدو گفت : " ای سَقَط!
می ندانی هیچ و ره کردی غلط
تو یقین می دان که اندر راه او
نیست عادت لایق درگاه او
هر چه از عادت رَوَد در روزگار
نیست آن را با حقیقت هیچ کار ! "
و همچنان که عطار می گوید " نیست عادت لایق درگاه او ؛ باید بدانیم که عادت لایق درگاه هنر
هم نیست !

یکی دیگر از انواع آشنایی زدایی هنری انتخاب بیان پارادوکسی است . منظور از تصویر پارادوکسی ، تصویری است که دو روی ترکیب آن به لحاظ مفهوم یکدیگر را نقض کنند مثل " سلطنت فقر "
اگر در گفتگو های روزانه ی خود دقت کنیم ، بسیاری از هسته های این نوع تصاویر را در آنجا خواهیم یافت مثل:
" ارزان تر از مفت " " بعد از هرگز " ، " درد بی دردی " ، " هیچکس " یا " فلان هیچ کس است و چیزی کم " دیوان رشید وطواط .
اگر در تعبیراتی ساده ای هم از قبیل " لامکان " یا " لامکانی که در او نور خداست " درنگ

نماییم به مفهوم پارادوکسی نزدیک شده ایم : چرا که از یک طرف " لامکان " است و از یک طرف در او نور خداست " .

تصاویر پارادوکسی به معنی دقیق کلمه با سنایی و شعرهای مغانه ی او آغاز می شود :
خنده گریند همه لاف زنان بر در تو
گریه خندند همه سوختگان در بر تو
یا
برگ بی برگ ندری ، لاف درویشی مزن !

پس از سنایی مولانا جلال الدین اینگونه تصاویر را گسترش داد:

هر کسی رویی به سویی برده اند
وین عزیزان رو به بی سو کرده اند
هر کبوتر می پرد زی جانبی
وین کبوتر جانبِ بی جانبی
هر عقابی می پرد از جا به جا
وین عقابان راست بی جایی سرا
ما نه مرغان هوا ، نی خانگی
دانه ی ما دانه ی بی دانگی

پارادوکس در دوره ی گسترش عرفان – در نظم و بویژه در نثر – در اوج قرار گرفت . برای نمونه به این تصویر شگفت انگیز پارادوکسی ابویزید بسطامی اشاره می شود :
روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم

و حافظ هم از این مسأله دور نماند :
اگر چه مستی عشقم خراب کرد ، ولی
اساس هستی ما زان خراب ، آباد است (از خرابی ، آباد بودن)
" حافظ "

در دوره ی سبک هندی تصاویر از آنهم بالاتر می رود . در میان شاعران سبک هندی " بیدل " بیشترین تصاویر پارادوکسی را در شعر خود آورده از قبیل :

غیر عربانی لباسی نیست تا پوشد کسی
از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما

سیر آیینه ی دل ضبط نفس می خواهد
ورنه آزادی ما اینهمه محبوس نبود

به عیش خاصیت شیشه های می داریم
که خنده بر لب ما قاه قاه می گرید

و بعد از آن به همه ی دوره های شعر فارسی تا شعر نو راه یافت .

هوشنگ ایرانی که شعرش جای تأمل بسیار دارد در یکی از کارهایش پارادوکس را بصورت زیر به کار می برد:
در تنهایی بی پایانش
رؤیای نیستی ها را زدود
سکون هستی را دریافت
از تهی لبریز گردید ...

هوشنگ ایرانی یکی از استعداد های برجسته ی شعر سپید که متأسفانه بخاطر اصطلاح " جیغ بنفش " همواره مورد تمسخر قرار گرفت ، است . مهمترین ویژگی شعر هوشنگ ایرانی این بود که سعی می کرد واژگان را در جهتی بر خلاف عادت به کار ببرد و اصلاً چرا راه دور برویم همین ترکیب " جیغ بنفش " خود نشانگر " جور دیگر اندیشیدن " است .

اخوان ثالث :

از تهی سرشار

جویبار لحظه ها جاری است .

شفیعی کدکنی:

جایی که نان گرسنه شد و آب تشنه زیست ...

پیرایه یغمایی: "

تا بیاندازم گره در جان باد

تا بشویم آب را در چاه یاد!

دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر پارادوکس را بیان نقیضی می خواند . در همین کتاب آمده است که :

پارادوکس در ادبیات فرنگی نیز کاربرد بسیار دارد . برای نمونه می توان در این عبارات شکسپیر در رومئو و ژولیت تجلی آن را دریافت :

17- حس آمیزی :

آمیخته کردن دو یا چند حس است در کلام که با ایجاد موسیقی معنوی به تأثیر سخن می افزاید و سبب زیبایی آن می شود . مانند : دیدی چه گفت - بوی تلخ - قیافه بامزه - برخورد سرد

مثال:

از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم // که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیری

شعر تر شیرین آمیختگی حواس شنوایی، لامسه و چشایی

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر // یادگاری که در این گنبد دوار فتاد

دیدن صدا: آمیخته شدن دوحس بینایی و شنوایی

18- ایهام :

آوردن واژه ای با حداقل دو معنی قابل قبول که یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد.

مثال:

خانه زندان است و تنهایی ملال // هر که چون سعدی گلستانش نیست
گلستان به دو معنی باغ و کتاب گلستان سعدی است
هر کا و نکاشت مهر روز خوبی گل نچید // در رهگذار باد نگهبان لاله بود
لاله به معنی گل لاله و چراغ لاله است
نرگس مست نواز شکر مردمدارش // خون عاشق به قدح گر بخورد ، نوشش باد
نرگس مست مردم دار : چشمی که دارای مردمک است و خوش رفتار با مردم .
استاد مسلم ایهام حافظ است
ایهام تناسب:

آوردن واژه ای است با حداقل دو معنی که تنها یک معنی آن مورد نظر است و معنی دیگر با برخی واژه های کلام تناسب و مراعات نظیر دارد
مثال:

هر کاو نکاشت مهر وز خوبی گلی نچید // در رهگذار باد نگهبان لاله بود
گل لاله با کاشتن، گل ، چیدن، باد، مراعات نظیر است
از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه // زیر پی پیلش بین مات شده ی نعمان
رخ = چهره و مهره ای در شطرنج
پیل = فیل مهره ای در شطرنج
اسب ، پیل ، رخ ، پیاده ، مات مراعات نظیر اند

19- لف و نشر :

دو یا چند واژه در کنار هم در یک بخش کلام آورده شود و توضیح مربوط به آن ها در بخش دیگر آورده شود

مثال:

افروختن و سوختن و جامه دریدن پروانه زمن، شمع زمن، گل زمن آموخت

ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی من چشم تو را مانم، تو اشک مرا مانی
ای شاهد افلاکی من در مستی به چشم تو می مانم و تودر پاکی به اشک من می مانی
در مستی و ودر پاکی (لّف) و من چشم تو را مانم، تو اشک مرا مانی (نشر مرتب) است

20- اغراق:

هرگاه وجود حالتی یا صفتی را برای کسی یا چیزی بیان کنیم که محال یا بسیار غیر عادی باشد
اغراق پدید می آید
اغراق مناسب ترین اسباب برای تصویر یک دنیای حماسی است، بنابراین از آن در شاهنامه
و آثار حماسی دیگر بسیار استفاده شده.
مثال:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران // کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران
مانند ابربهار گریستن و گریه ی در آلودی که حتی سنگ را هم به ناله وا می دارد بیانی آمیخته
به اغراق است

هر شبندی در این ره، صد بحر آتشین است // دردا که این معما شرح و بیان ندارد
قطره ی ناچیز شبنم را در راه عشق صد دریای آتشین تصور کردن بیانی اغراق آمیز است.

Rezaie.blog.ir سعید رضائی-اسفند سال 1394

موفق و سر بلند باشید